

روایت «ما منا الا مقتول او مسموم» در ترازوی نقد

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱۱/۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۲/۵

نوروز امینی^۱

صمد اشکانی آقبلاغ^۲

چکیده

یکی از روایاتی که در منابع سیره، تراجم و تاریخ امامیه بارها بدان اشاره و استناد شده، روایت «ما منا الا مقتول او مسموم» است. بر پایه این روایت، به شهادت همه امامان معصوم - حتی امامانی که شاهد تاریخی محکمی بر شهادتشان وجود ندارد - حکم شده است؛ در حالی که این روایت تاکنون از مسیر مذاقه‌های سندی و متنی نگذشته و ارزیابی‌های معمول فنی در متن و مدلول آن صورت نگرفته است. این مقاله، ضمن ارزیابی درجه اتقان روایت فوق، میزان مداخلت آن در اثبات شهادت امامان دوازده‌گانه را مورد مطالعه قرار داده است. یافته‌ها حاکی از آن است که این روایت، با وجود برخی اشکالات در بعضی از اسنادش، سندهای بی‌عیبی نیز دارد و گذشته از این، از نظر متنی نیز چندان غریب نمی‌نماید و تمامی اشکالات وارد بر متن آن، قابل پاسخ‌گویی است، اما این روایت به تنهایی در اثبات مسأله شهادت جمیع ائمه علیهم‌السلام کافی نیست. **کلید واژه‌ها:** فقه الحدیث، ارزیابی سندی، ارزیابی متنی، ما منا الا مقتول او مسموم، شهادت امامان، مسمومیت امامان.

مقدمه

ارزیابی سندی و متنی روایات موجود در منابع روایی، به ویژه روایات غیر فقهی، موضوعی است که تاکنون، به دلیل عنایت بسیار به روایات فقهی مغفول‌عنه واقع شده است. این در

۱. استادیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه گیلان (نویسنده مسئول) norouz.amini@guilan.ac.ir

۲. کارشناس ارشد علوم قرآن و حدیث. ashkanisamad@gmail.com

حالی است که نیاز روزافزون جوامع علمی به حدیث، پالایش این منابع را ضروری می‌نماید. ضرورت این امر در حوزه روایاتی که با اعتقادات و موضوعات تاریخی مرتبط با آن سروکار دارد، دوچندان است. یکی از این اخبار، روایت «ما منا الا مقتول او مسموم» است که به شکل‌های مختلفی در منابع امامیه گزارش و برخی نتیجه‌گیری‌ها در حوزه اعتقادات و حتی مسائل تاریخی از آن شده است. با این حال، تاکنون پژوهشی درباره سند و متن این روایت، سامان نیافته است. این که میزان اتقان اسناد مختلف این روایت تا چه حد است و متن آن دارای چه مدالیلی است و در نهایت میزان ارتباط روایت با مسأله اعتقاد به شهادت جمیع معصومان علیهم‌السلام تا چه اندازه است و آیا این روایت به تنهایی می‌تواند برای اثبات شهادت معصومان علیهم‌السلام کافی باشد، از مهم‌ترین پرسش‌هایی است که در این پژوهش مورد بررسی قرار گرفته است. پژوهش حاضر با ترکیبی از توصیف، تحلیل، تطبیق و نقد درصدد است تا نخست صورت‌های مختلف نقل این روایت در منابع روایی را بررسد و آنگاه برپایه تحلیل‌های رجالی و سندشناسی، میزان اتقان طرق مختلف روایت را مورد ارزیابی قرار دهد. در ادامه انتقادات مختلف بر متن حدیث را مورد بررسی قرار داده و در نهایت مدلول حدیث را واکاویده است. تحقیقات نشان می‌دهد تاکنون تحقیقی با این ویژگی‌ها درباره این حدیث به سامان نرسیده است؛ تنها پژوهشی که ظاهراً با این موضوع در ارتباط است، کتابی با عنوان *ما منا... الا مقتول او مسموم اثر آقای جعفر بیاتی* است که با عنوان *شهیدان شمشیر و شریک* و ترجمه آقای محمد تقدیمی صارمی در سال ۱۳۹۱ در انتشارات سمیع تهران به زیور طبع آراسته شده است. با این حال، تنها ارتباط اثرباشده با مقاله حاضر، در عنوان آن است؛ زیرا اثرباشده تنها به بررسی مسأله شهادت یک‌یک چهارده معصوم علیهم‌السلام با استفاده از گزارش‌های تاریخی پرداخته است و درباره سند و دلالت روایت یادشده و ارتباطش با مسأله شهادت معصومان علیهم‌السلام، گفتاری ندارد. براین اساس، به نظر می‌رسد پژوهش حاضر از نخستین گام‌ها در این عرصه باشد.

۱. ردیابی حدیث در منابع روایی

کهن‌ترین منابعی که این حدیث در آن آمده، برخی از آثار صدوق (م ۳۸۱ق) است. بعد از وی، شاگردش علی بن محمد خزاز (م ۴۰۰ق) روایاتی با همین مضامین در اثر خود آورده است. سایر محدثان چون حر عاملی، مجلسی، بحرانی و دیگران، جملگی روایت را از این

منابع گرفته‌اند^۳ و از همین رهگذر است که این روایت وارد منابع تفسیری شیعه نیز شده است.^۴ به هر روی گزارش صدوق از این روایت چنین است:

حدثنا محمد بن موسی بن المتوکل رضی الله عنه، قال: حدثنا علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن أبي الصلت عبد السلام بن صالح الهروي قال سمعت الرضا عليه السلام يقول: والله ما منا إلا مقتول شهيد. فقيل له: فمن يقتلك يا ابن رسول الله؟ قال: شر خلق الله في زمانى يقتلنى بالسّم.^۵

وی همین روایت را عیناً و با حذف سند در کتاب من لا يحضره الفقيه نیز گزارش کرده،^۶ اما در عیون اخبار الرضا عليه السلام در نقل دیگری می‌نویسد:

حَدَّثَنَا قَيْمٌ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ قَيْمِ الْقُرَشِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيِّ الْأَنْصَارِيِّ، عَنْ أَبِي الصَّلْتِ الْهَرَوِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِلرِّضَا عليه السلام: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، إِنَّ فِي سَوَادِ الْكُوفَةِ قَوْمًا يَزْعُمُونَ أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله لَمْ يَقَعْ عَلَيْهِ السَّهْوُ فِي صَلَاتِهِ. فَقَالَ: كَذَبُوا لَعَنَهُمُ اللَّهُ إِنَّ الَّذِي لَا يَسْهُوهُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ. قَالَ: قُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَفِيهِمْ قَوْمًا يَزْعُمُونَ أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام لَمْ يُقْتَلْ وَأَنَّهُ أَلْقَى شِمَّهُ عَلَى حَنْظَلَةَ بْنِ أَسْعَدَ الشَّامِيِّ وَأَنَّهُ رَفَعَ إِلَى السَّمَاءِ كَمَا رَفَعَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ عليه السلام وَيَحْتَجُّونَ بِهَذِهِ الْآيَةِ ﴿وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا﴾^۷ فَقَالَ: كَذَبُوا عَلَيْهِمُ غَضَبُ اللَّهِ وَلَعْنَتُهُ وَكَفَرُوا بِتَكْذِيبِهِمْ لِنَبِيِّ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فِي إِخْبَارِهِ بِأَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام سَيُقْتَلُ وَاللَّهُ لَقَدْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ عليه السلام وَقُتِلَ مَنْ كَانَ خَيْرًا مِنَ الْحُسَيْنِ، أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام وَمَا مِنَّا إِلَّا مَقْتُولٌ وَإِنِّي وَاللَّهِ لَمَقْتُولٌ بِالسَّمِّ بِأَعْتِيَالٍ مَنْ يَغْتَالِنِي أَعْرِفُ ذَلِكَ بِعَهْدٍ مَعْهُودٍ إِلَيَّ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ أَخْبَرَهُ بِهِ جَبْرَيْلُ عَنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ عَزَّ وَجَلَّ وَأَمَا قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا﴾، فَإِنَّهُ يَقُولُ: لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِكَافِرٍ عَلَى مُؤْمِنٍ حُجَّةً...^۸

علی بن محمد خزاز، نیز از امام حسن مجتبی عليه السلام چنین نقل می‌کند:

۳. بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۲۱۶، ۱۹؛ ج ۴۳، ص ۳۶۳، ۶؛ ج ۴۴، ص ۲۷۱، ۴؛ ج ۴۹، ص ۲۸۵، ۵؛ ج ۹۹، ص ۳۲، ۳؛ وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۵۶۸، ۱۹۸۳۷.
۴. تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۵۱۳؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۵۶۵.
۵. امالی صدوق، ص ۶۳، ۸؛ عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۵۶، ۹.
۶. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۸۵، ۳۱۹۲.
۷. سوره نساء، آیه ۱۴۱.
۸. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۰۳، ۵.

حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ وَهْبَانَ الْبَصْرِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي دَاوُدُ بْنُ الْهَيْثَمِ بْنِ إِسْحَاقَ النَّخَوِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي جَدِّي إِسْحَاقُ بْنُ الْمُهَلُّوْلِ بْنِ حَسَّانَ قَالَ: حَدَّثَنِي طَلْحَةُ بْنُ زَيْدِ الرَّقِيِّ، عَنِ الزُّبَيْرِ بْنِ عَطَا، عَنْ عَمْرِو بْنِ هَانِي الْعَبْسِيِّ، عَنْ جُنَادَةَ بْنِ أَبِي أَمِيهِ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام فِي مَرَضِهِ الَّذِي تُوفِيَ فِيهِ وَبَيْنَ يَدَيْهِ طَشْتُ يُقَدَّفُ فِيهِ الدَّمُ وَ يَخْرُجُ كَيْدُهُ قِطْعَةً قِطْعَةً مِنَ السَّمِّ ... وَقَالَ: وَاللَّهِ إِنَّهُ لَعَهْدٌ عَهْدُهُ إِلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله أَنْ هَذَا الْأَمْرَ يَمْلِكُهُ اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا مِنْ وُلْدِ عَلِيٍّ عليه السلام وَفَاطِمَةَ مَا مِنَّا إِلَّا مَسْمُومٌ أَوْ مَقْتُولٌ ...^٩

روایت دیگری در همین کتاب از امام حسن عليه السلام با این مضمون گزارش شده است:

أَخْبَرَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدِ الْخَزَاعِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ يَحْيَى الْجَلُودِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زَكَرِيَّا الْعَلَّابِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عُبَيْدُ بْنُ الصَّحَّاحِ، عَنْ هِشَامِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: لَمَّا قُتِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام رَفِيَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام فَأَرَادَ الْكَلَامَ ... فَقَالَ: ... وَلَقَدْ حَدَّثَنِي جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله أَنْ الْأَمْرَ يَمْلِكُهُ اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَصَفْوَتِهِ مَا مِنَّا إِلَّا مَقْتُولٌ أَوْ مَسْمُومٌ. ثُمَّ نَزَلَ عَنْ مَنْبَرِهِ وَدَعَا بِابْنِ مُلْجَمٍ لَعَنَهُ اللَّهُ ...^{١٠}

روایت دیگری که از نظر متنی با روایات یادشده تفاوت دارد، اما از لحاظ معنایی تقریباً هم‌خانواده این روایت به شمار می‌رود، روایتی است که صفار به نقل از امام صادق عليه السلام آورده است. وی می‌نویسد:

أحمد بن محمد بن عیسی، عن الحسین بن سعید (الاهوازی)، عن القاسم بن محمد الجوهري، عن علي بن ابي حمزة، عن ابي بصير، عن ابي عبد الله عليه السلام، قال: سَمَّ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يَوْمَ خَيْبِ فَتَكَلَّمَ اللَّحْمُ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي مَسْمُومٌ. قَالَ: فَقَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله عِنْدَ مَوْتِهِ: الْيَوْمَ قُطِعَتْ مَطَايِئِ الْأَكْلَةِ الَّتِي أَكَلْتُ بِخَيْبِ، وَمَا مِنْ نَبِيٍّ وَلَا وَصِيٍّ إِلَّا شَهِيدٌ.^{١١}

بنابراین، روایت فوق با پنج متن و پنج سند به شرح نمودار زیر گزارش شده است:

الف) مَا مِنَّا إِلَّا مَقْتُولٌ شَهِيدٌ.

ب) وَمَا مِنَّا إِلَّا مَقْتُولٌ.

ج) مَا مِنَّا إِلَّا مَسْمُومٌ أَوْ مَقْتُولٌ

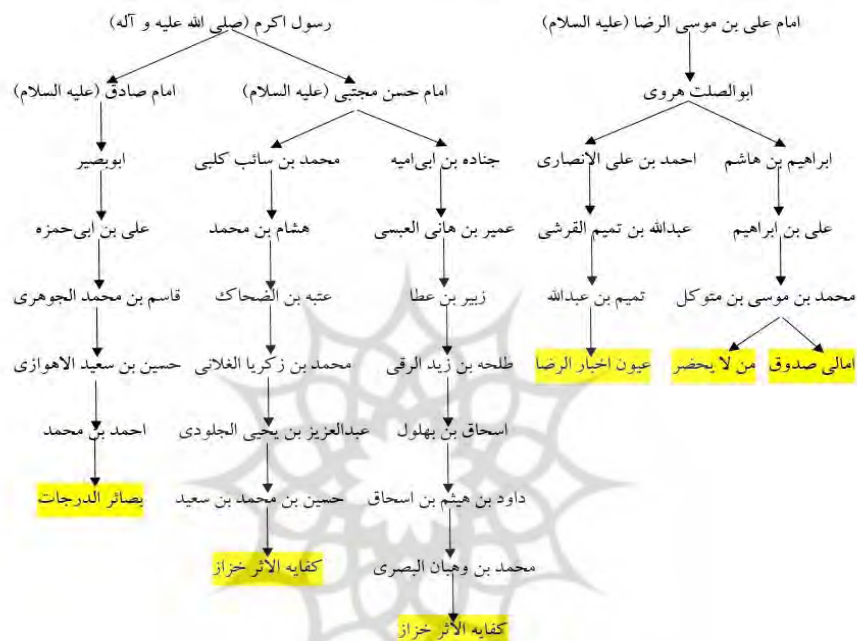
٩. کفایه الاثر، ص ۲۲۸ و ۲۲۹.

١٠. کفایه الاثر، ص ۱۶۱ و ۱۶۲.

١١. بصائر الدرجات، ص ۵۰۳، ح ۵؛ بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۴۰۵، ح ۲۵؛ ج ۲۲، ص ۵۱۶، ح ۲۱.

د) مَا مِنَّا إِلَّا مَقْتُولٌ أَوْ مَسْمُومٌ
ه) مَا مِن نَبِيٍّ وَلَا وَصِيٍّ إِلَّا شَهِيدٌ

نمودار شماره ۱: وضعیت اسناد روایات «ما منا الا مقتول او مسموم»



۲. ارزیابی اسناد روایت

۱-۲. ارزیابی طرق صدوق

سند شیخ صدوق در الامالی از جمله اسناد معتبر این حدیث به شمار می‌رود؛ چرا که جمله راویان آن ثقه و مورد اعتماد هستند. محمد بن موسی بن متوکل - که طوسی او را در باب «من لم یرو عنهم» آورده^{۱۲} - از ثقات به شمار می‌رود.^{۱۳} هرچند صاحب منتقى الجمان، طریقی را که نام محمد بن موسی در آن بوده، ضعیف قلمداد کرده و مصحح این کتاب، یعنی مرحوم غفاری دلیل این ضعف را وجود محمد بن موسی بن متوکل در سند دانسته

۱۲. رجال الطوسی، ص ۴۲۷.

۱۳. خلاصه الاقوال، ص ۲۵۱؛ نقد الرجال، ج ۴، ص ۳۳۳؛ مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۷، ص ۳۴۴.

است،^{۱۴} اما خوبی توقف در وثاقت او را سزاوار نمی‌داند.^{۱۵} علی بن ابراهیم بن هاشم و پدرش نیز هر دو از ثقات هستند.^{۱۶} درباره وثاقت ابوالصلت نیز در میان رجالیان شیعه تردیدی نیست؛ هر چند عده‌ای در مذهب او تردید کرده و او را عامی قلمداد کرده‌اند،^{۱۷} اما خوبی ضمن طرح و نقد ادعاهای این گروه، حکم به وثاقت و تشیع او داده است.^{۱۸} جعفر مرتضی عاملی، در کل، سند این روایت را بدون اشکال و معتبر توصیف کرده است.^{۱۹} بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که سند نخست این روایت، صحیح است.

روایتی که در من لایحضر آمده، از نظر متنی تفاوتی با روایت الامالی ندارد و می‌توان چنین نتیجه گرفت که شیخ صدوق همین روایت را با حذف سند، در من لایحضر آورده و این روایت سند جداگانه‌ای ندارد که بتوان درباره آن داوری کرد. لذا سند من لایحضر نیز همانند سند الامالی صحیح است.

اما سند متن دوم، خالی از اشکال نیست. احمد بن علی انصاری را رجالیان متقدم یاد نکرده‌اند، اما نمازی شاهرودی بر اساس محتوای روایات وی - که اغلب در وصف عبادت امام رضا علیه السلام و مناظره ایشان با مأمون در موضوع امامت و توصیف امام رضا علیه السلام است - نظر مثبتی نسبت به او دارد.^{۲۰} ابن غضایری، تمیم بن عبدالله را - که تنها صدوق از او روایت کرده - ضعیف قلمداد کرده است.^{۲۱} سایر رجالیان، همین داوری ابن غضایری را تکرار کرده‌اند،^{۲۲} اما وحید بهبهانی ترضی صدوق نسبت به او و کثرت روایاتش از او را مورد توجه قرار داده و منشأ تضعیفات وارد بر او را غیرظاهردانسته است.^{۲۳} مازندرانی بر این باور است که ترضی صدوق نسبت به یک راوی و نیز نقل مکرر وی از او دلیل بر وثاقت راوی است و در این مورد نیز صدوق از ابن غضایری نسبت به احوال رجال داناتر است. گذشته از این، او از

۱۴. منتقى الجمال، ج ۲، ص ۱۹۷، پاورقی مصحح.

۱۵. معجم رجال الحديث، ج ۱۸، ص ۲۹۹.

۱۶. رجال النجاشی، ص ۱۶ و ۲۶۰؛ الفهرست طوسی، ص ۱۵۲.

۱۷. رجال الطوسی، ص ۳۶۰.

۱۸. معجم رجال الحديث، ج ۱۱، ص ۱۹.

۱۹. الصحیح من سیره النبی، ج ۳۳، ص ۱۸۳؛ البنات ربائب، ص ۱۱۹.

۲۰. مستدرکات علم رجال الحديث، ج ۱، ص ۳۷۱.

۲۱. رجال ابن غضائری، ص ۴۵.

۲۲. خلاصه الاقوال، ص ۳۲۹؛ رجال ابن داود، ص ۲۳۴؛ نقد الرجال، ج ۱، ص ۳۰۸.

۲۳. تعلیقه علی منهج المقال، ص ۱۰۱.

مشایخ اجازه است و صدوق نیز با او ملاقات داشته و بر احوال او واقف بوده و با این حال از او نقل کرده است.^{۲۴} بروجردی نیز روایات او را به دلیل این که از مشایخ اجازه بود، قبول می‌کند.^{۲۵} علاوه بر صدوق، مفید نیز از او در الاختصاص، روایت کرده است.^{۲۶} اما عبدالله بن تمیم - که پدر تمیم بن عبدالله است - مجهول است و هیچ یک از رجالیان او را یاد نکرده‌اند و ظاهراً تنها چند روایت از مناظرات امام رضا علیه السلام با مأمون را روایت کرده است.^{۲۷} بر پایه آنچه گفته شد، این طریق چندان استوار نیست.

۲-۲. ارزیابی طرق خزاز

ابوالقاسم علی بن محمد بن علی خزاز رازی مورد تأیید علمای رجال و از اصحاب مورد اعتماد امامیه بوده است.^{۲۸} وی در این موضوع، دوروایت با متن و سند متفاوت آورده روایت نخست، به نقل از محمد بن وهبان است که نجاشی، او را مورد وثوق دانسته و روایاتش را کم‌اشتباه خوانده^{۲۹} و طوسی او را در باب «من لم یرو عنهم» آورده است.^{۳۰} اما این سند از ناحیه طلحه بن زید الرقی ضعیف است، زیرا نام او در منابع رجالی شیعه یاد نشده و در منابع اهل سنت نیز با الفاظی چون «منکر الحدیث، متروک الحدیث، کان یکذب و کان یضع الحدیث» توصیف شده است.^{۳۱} ابن حبان، احتجاج به خبر او را جایز نمی‌داند.^{۳۲} علامه امینی نیز به شدت به او تاخته و او را جاعل حدیث خوانده است.^{۳۳} برخی، او را طلحه بن یزید خوانده و بر این باورند که طلحه بن زید حالت تصحیف شده آن است^{۳۴} که

۲۴. منتهی المقال فی احوال الرجال، ج ۲، ص ۱۸۹.

۲۵. طرائف المقال، ج ۱، ص ۱۶۱.

۲۶. مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۷۵.

۲۷. همان، ج ۴، ص ۴۹۵.

۲۸. رجال النجاشی، ص ۳۶۸.

۲۹. همان، ص ۳۹۶.

۳۰. رجال الطوسی، ص ۴۴۴.

۳۱. الجرح والتعدیل، ج ۴، ص ۴۸۰؛ الکامل ابن عدی، ج ۵، ص ۱۷۳؛ الکاشف فی معرفه من له روايه فی الکتب السنه، ج ۱، ص ۵۱۴.

۳۲. المجروحین، ج ۱، ص ۳۸۳.

۳۳. الوضاعون واحادیثهم الموضوعه من کتاب الغدیر، ص ۱۹۷.

۳۴. معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۲۷۶.

در این صورت نیز با توجه به این که طلحه بن یزید نیز در منابع رجالی اهل سنت توصیفاتی مشابه دارد^{۳۵} و در منابع شیعه نیز هیچ توصیفی درباره اش نیامده است، تفاوتی در داوری های رجالی به وجود نمی آید. زبیر بن عطا هم نامش در هیچ یک از منابع، حتی در میان اساتید و مشایخ طلحه بن زید نیز نیامده و تنها در همین روایت نامش آمده است.^{۳۶} در میان مشایخ طلحه تنها به فردی به نام وضین بن عطا اشاره شده است.^{۳۷} به نظر می رسد زبیر بن عطا همان وضین بن عطا باشد که در اثر اشتباه نساخان تصحیف شده است؛ چنان که طوسی در *الامالی* با همین سند، از طلحه بن زید الرقی از وضین بن عطا روایت کرده است.^{۳۸} با این حال، وضین بن عطا در منابع رجالی اهل سنت در اغلب موارد توثیق شده است.^{۳۹} بر پایه آنچه گفته شد، این روایت از درجه صحت ساقط است و با توجه به ایراداتی که بر طلحه بن زید وارد است، روایت به درجه ضعف سقوط می کند. البته صافی گلپایگانی ذیل این سند، ضمن اشاره به مجهول بودن برخی از روایان آن، به این نکته توجه می دهد که احادیث مستخرجه در *کفایه الاثر* اغلب از روایات سنی است؛ زیرا مؤلف در صدد بود تا هر آنچه را که در روایات اهل سنت در تأیید ائمه دوازده گانه علیهم السلام نقل شده است، بیاورد.^{۴۰} گویا ایشان در صدد بوده تا با این توضیح، مشکل مجهول بودن تعدادی از روایان این سند در منابع شیعی را حل کند؛ با این حال، این توضیح نیز به نظر کافی نمی رسد؛ زیرا هر چند این روایان در منابع شیعی مجهول هستند، اما اغلب آن ها پس از تتبع در منابع اهل سنت از حالت مجهول بودن خارج می شوند و با توجه به جرح هایی که درباره برخی از این روایان در منابع رجالی اهل سنت آمده است، این اسناد از درجه اعتبار ساقط می شوند.

روایت دوم خزاز نیز به لحاظ سندی شرایطی شبیه به سند پیشین دارد؛ چرا که حسین بن محمد بن سعید خزاعی در منابع رجالی شیعه یاد نشده است^{۴۱} و تنها دلیل توثیق او اعتماد راوی ثقة ای چون خزاز بر اوست. با این حال، حتی اگر بتوانیم وثاقت حسین بن محمد را

۳۵. *المجروحین*، ج ۱، ص ۳۸۳.

۳۶. *مستدرکات علم رجال الحدیث*، ج ۳، ص ۴۱۹.

۳۷. *تهذیب الکمال*، ج ۱۳، ص ۳۹۵.

۳۸. *امالی الطوسی*، ج ۱، ص ۴۷۴.

۳۹. *میزان الاعتدال*، ج ۴، ص ۳۳۴.

۴۰. *شهادت الائمة*، ص ۵.

۴۱. *مستدرکات علم رجال الحدیث*، ج ۳، ص ۱۹۰.

اثبات کنیم، باز سند از ناحیه عتبه بن ضحاک، محمد بن زکریا و هشام بن محمد ضعیف است؛ زیرا نام عتبه بن ضحاک در هیچ یک از منابع شیعی و سنی نیامده و بررسی اسناد نشان می‌دهد که احتمالاً او عبدالله بن ضحاک بوده که نامش در این سند تصحیف شده است؛ زیرا با سند «محمد بن زکریا، عن عبدالله بن الضحاک، عن هشام بن محمد کلبی» چندین روایت در منابع اهل سنت گزارش شده است^{۴۲} و تنها روایتی که با نام عتبه بن الضحاک از او در منابع نقل شده است، همین روایت است.^{۴۳} با این حال، عبدالله بن الضحاک نیز در منابع سنی و شیعه مجهول است. از طرف دیگر، محمد بن زکریا الغلانی هم به نظر می‌رسد حالت تصحیف شده محمد بن زکریا الغلابی باشد که در منابع اهل سنت به دروغ‌گویی و وضع حدیث متهم شده است.^{۴۴} با این حال، ابن حبان بر این باور است که اگر او از راوی ثقه نقل حدیث کند، حدیثش پذیرفته می‌شود.^{۴۵} ابن جوزی تعدادی از روایات او را - که با فضایل اهل بیت در ارتباط است - مجعول دانسته و در تمام آن‌ها مستند داوری خود را نظر دارقطنی مبنی بر جاعل بودن غلابی در نظر گرفته است.^{۴۶} هشام بن محمد کلبی نیز در منابع اهل سنت به تندروری در شیعی‌گری و نقل عجائب و غرائب متهم شده است و حتی رجالی متساهلی چون ابن حبان نیز او را تضعیف کرده است.^{۴۷} بر این اساس، حتی اگر جرح غلانی و هشام بن محمد را به دلیل گرایش‌های شیعی‌شان، جزو جرح‌های جهت‌دار و ساقط از اعتبار قلمداد کنیم، باز سند از ناحیه عبدالله بن ضحاک دارای اشکال خواهد بود. بنابراین، این سند نیز، به لحاظ مجهول بودن عبدالله بن ضحاک، محکوم به ضعف است.

۲-۳. ارزیابی طریق صفار

محمد بن حسن بن فروخ صفار از راویان عظیم‌القدر شیعه است که نجاشی او را با الفاظی چون «ثقه، عظیم‌القدر و قلیل‌السقط فی الروایه» ستوده و کتاب‌های زیادی به وی نسبت داده و طریق خود به همه آثار او از جمله *بصائر الدرجات* را بیان کرده است.^{۴۸} روایتی

۴۲. رک: تاریخ بغداد، ج ۴، ص ۱۱۳؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۴، ص ۲۴۵؛ ج ۳۲، ص ۲۴۱؛ ج ۳۸، ص ۹۴.

۴۳. مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۵، ص ۲۰۵.

۴۴. تذکره الحفاظ، ج ۳، ص ۱۶۶ و ۵۵۰.

۴۵. الثقات، ج ۹، ص ۱۵۴.

۴۶. الموضوعات ابن جوزی، ج ۱، ص ۳۸۰ و ۳۸۱؛ ج ۲، ص ۴۴ و

۴۷. المجروحین، ج ۳، ص ۹۱.

۴۸. رجال النجاشی، ص ۳۵۴.

که او در این موضوع آورده، از احمد بن محمد بن عیسی اشعری قمی است که او نیز از مشایخ بزرگ شیعه است. نجاشی او را با الفاظی چون «شیخ القمیین و وجههم و فقیههم» ستوده^{۴۹} و طوسی او را در اصحاب امام رضا، امام جواد و امام هادی علیهم السلام آورده است.^{۵۰} اشعری این روایت را از حسین بن سعید بن حماد اهوازی روایت کرده است که او نیز از روایان ثقه و جلیل القدر شیعه و از اصحاب امام رضا و امام جواد علیهم السلام است.^{۵۱} راوی بعدی این حدیث قاسم بن محمد جوهری است که درباره او اختلاف است. نجاشی فقط به کتاب او اشاره کرده و جرح و تعدیلی درباره وی ندارد.^{۵۲} طوسی نیز او را از اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهم السلام دانسته و تنها به واقفی بودن او اشاره کرده است؛^{۵۳} هر چند یک بار نیز نام او را در باب «من لم یرو عنهم» آورده است.^{۵۴} ظاهراً جزواقفی بودن طعن دیگری درباره او وارد نشده و از همین روست که برخی عالمان، او را به دلیل روایت صفوان و ابن ابی عمیر از او - که جز از ثقات نقل روایت نمی کردند - توثیق کرده اند.^{۵۵} شیخ مفید نیز به قاسم بن محمد جوهری و همین طریقی که این روایت بدان گزارش شده، اعتماد کرده و روایتی با این طریق در الاختصاص آورده است.^{۵۶}

عمده اشکال این سند در علی بن ابی حمزه است. در گام اول معلوم نیست که او علی بن ابی حمزه ثمالی است - که به وثاقت مشهور است - یا علی بن ابی حمزه بطائنی که به واقفی بودن متهم است؛ اما از آنجا که بیشتر روایات قاسم بن محمد جوهری از علی بن ابی حمزه بطائنی است^{۵۷} و نیز از آنجا که قاسم بن محمد جزیک روایت از ثمالی نقل نکرده - که آن هم مورد اختلاف است^{۵۸} - لذا احتمال می رود این فرد همان علی بن ابی حمزه

۴۹. همان، ص ۸۲.

۵۰. رجال الطوسی، ص ۳۵۱ و ۳۷۳ و ۳۸۳.

۵۱. همان، ص ۳۵۵ و ۳۸۵؛ الکنی واللقاب، ج ۱، ص ۷۴.

۵۲. رجال النجاشی، ص ۳۱۵.

۵۳. رجال الطوسی، ص ۲۷۳ و ۳۴۲.

۵۴. همان، ص ۴۳۶.

۵۵. معجم رجال الحدیث، ج ۱۵، ص ۵۹؛ البته خوبی خود این مبنا را نمی پذیرد.

۵۶. الاختصاص، ص ۲۵۴.

۵۷. معجم رجال الحدیث، ج ۱۲، ص ۲۵۳.

۵۸. المفید من معجم رجال الحدیث، ص ۳۸۱.

بطائنی باشد که طوسی او را در اصحاب امام صادق و کاظم علیهما السلام آورده^{۵۹} و نجاشی به کثرت روایتش از ابوبصیر اشاره کرده است و جرح و تعدیلی درباره وی ندارد.^{۶۰} ابن غضایری از او با عبارت «اصل الوقف وأشد الخلق عداوةً للولی من بعد أبی ابراهیم علیه السلام» یاد کرده است.^{۶۱} کشی نیز روایاتی در ذم او نقل کرده است که همه این روایات با مذهب وقف او در ارتباط است.^{۶۲} و به نظر می‌رسد اغلب طعن‌های وارد بر او از همین روایات نشأت گرفته باشد. با این حال، طوسی در *عده الاصول*، عمل اصحاب به روایت او را مستند عمل به روایات وی قرار داده است.^{۶۳} برخی نیز عبارت ابن غضایری را - که در ترجمه پسر او حسن بن علی بن ابی حمزه می‌نویسد: «ابوه اوثق منه»^{۶۴} - دال بر وثاقت او دانسته‌اند؛ مضاف بر این که روایت عالمان ثقه‌ای چون ابن ابی عمیر، صفوان، ابن ابی نصر و جعفر بن بشیر از او را نیز دال بر وثاقت است.^{۶۵} به نظر می‌رسد طعن‌های وارد بر او به مذهبش در وقف برمی‌گردد و از آنجا که این روایت ارتباطی با مذهب وی ندارد، لذا می‌توان به این روایت او اعتماد کرد. راوی اصلی این حدیث نیز ابوبصیر، از اصحاب اجماع است که آن را از امام صادق علیه السلام نقل کرده است. درباره وثاقت او نیز تردیدی در میان عالمان و رجالیان شیعه وجود ندارد.^{۶۶}

براین اساس و با توجه به طعن‌هایی که درباره مذهب قاسم بن محمد و بطائنی وارد شده است. این روایت از درجه صحت به درجه موثق سقوط می‌کند، اما با توجه به این که روایت از نظر موضوعی ارتباطی به مذهب وقف ندارد و نیز با توجه به اعتماد عالمان موثق به بطائنی، لذا می‌توان به آن در حد روایات حسن اعتماد کرد.

بر پایه آنچه گفته آمد، از میان پنج روایت مختلفی که با پنج سند متفاوت، متن روایت «ما الا مسموم او مقتول» را با الفاظ مختلف گزارش کرده‌اند، تنها یک سند صحیح و یک سند حسن است و سایر طرق حدیث، ضعیف قلمداد می‌شود. ناگفته پیداست که در

۵۹. رجال الطوسی، ص ۲۴۵ و ۳۳۹.

۶۰. رجال النجاشی، ص ۲۴۹.

۶۱. رجال ابن غضائری، ص ۸۳.

۶۲. اختیار معرفة الرجال، ج ۲، ص ۴۰۳ و ۷۰۵ و ۷۵۵.

۶۳. عده الاصول، ج ۱، ص ۳۸۱.

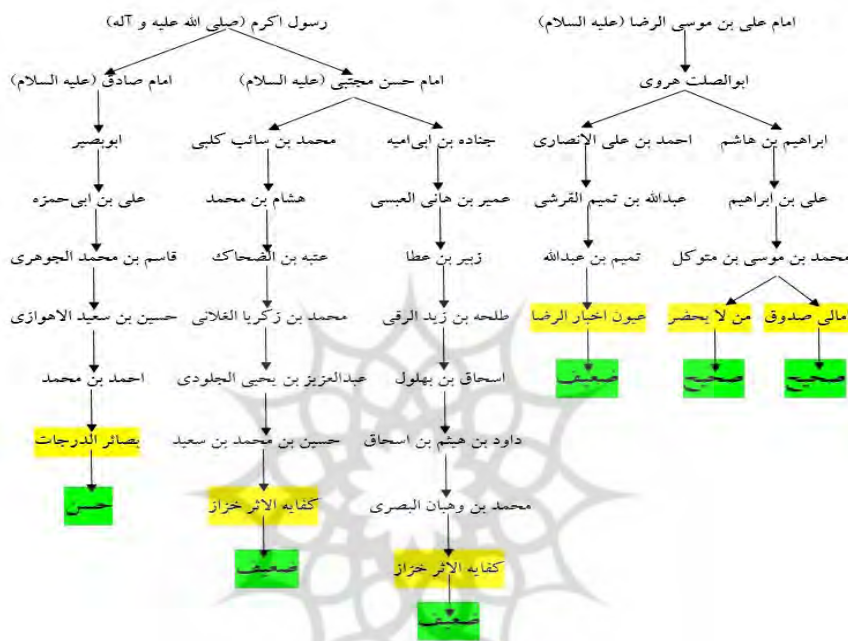
۶۴. رجال ابن غضائری، ص ۵۱.

۶۵. منتهی المقال فی احوال الرجال، ج ۴، ص ۳۲۸.

۶۶. رجال النجاشی، ص ۴۴۱؛ رجال الطوسی، ص ۳۲۱.

ارزیابی های رجالی وجود تنها یک طریق صحیح برای اثبات صحت حدیث کافی است و سایر طرق را می توان به عنوان شاهد یا مؤید در نظر گرفت. نمودار شماره ۲ وضعیت اسناد مختلف این روایت را از نظر صحت و ضعف نشان می دهد.

نمودار شماره ۲: وضعیت اسناد روایات «ما منا الا مقتول او مسموم»



۳. ارزیابی متنی حدیث

از مجموع مباحثی که در بخش های پیشین این پژوهش ارائه شد، روشن شد که روایت «ما منا الا مسموم او مقتول» تنها یک روایت نیست، بلکه عبارتی است که در پنج روایت با متن ها و احیاناً اسباب صدور متفاوت تکرار شده است. لذا در ارزیابی متنی نیز باید هر پنج روایت به صورت جداگانه مورد بررسی قرار گیرد.

نقدهایی را که در برخی منابع درباره این روایات وارد شده است، در چند دسته می توان جای داد: بخشی از این نقدها به طور مستقیم با عبارت «ما منا الا مسموم او مقتول» و مدلول آن در ارتباط است و بخشی دیگر با سایر عبارات های روایات در ارتباط است. در حقیقت در نقدهای دسته دوم تلاش شده است تا اصالت روایات مذکور، از طریق نقد سایر عبارات های حدیث، مخدوش و بی اعتبار بودن روایت و به تبع آن بی اعتبار بودن قول به شهادت یا

مسمومیت جمیع ائمه علیهم السلام اثبات شود. در ادامه به بررسی این نقدها می پردازیم:

۳-۱. نقدهای مرتبط با عبارت «ما منا الا مسموم او مقتول»

۱. نخستین نقدی که در این حوزه ممکن است مطرح شود، مجمل بودن مشارالیه لفظ «منا» است. ممکن است ادعا شود که منظور از «منا» در روایت امام حسن مجتبی، حسن و حسین علیهم السلام است؛ یعنی «ما منا نحن الاخوین الا مسموم او مقتول». درباره روایت امام رضا علیه السلام نیز می توان ادعا کرد که مشارالیه «منا»، خود ایشان و پدر بزرگوارشان است و همه ائمه علیهم السلام را در بر نمی گیرد. شاهد این مدعا نیز این است که این روایت، به جز این دو امام، از سایر ائمه علیهم السلام صادر نشده است.

پاسخ این است که اولاً در روایت امام مجتبی علیه السلام، انحصار «منا» به حسنین علیهم السلام به دلیل وجود عبارت «اثنی عشر اماماً من اهل بینه»، از بین می رود و این عبارت به نوعی مبین اجمال موجود در عبارت «منا» است. در روایت امام رضا علیه السلام نیز این انحصار به دلیل وجود عبارت «وَاللّٰهُ لَقَدْ قَتَلَ الْحُسَيْنَ علیه السلام وَقُتِلَ مَنْ كَانَ خَيْرًا مِنَ الْحُسَيْنِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ علیه السلام» در یکی از دو روایت شکسته می شود. به بیان دیگر، این عبارت نشان می دهد که موضوع سخن، تنها امام کاظم و رضا علیهم السلام نیست، بلکه بحث درباره گروهی از برگزیدگان است که امام علی و حسن و حسین علیهم السلام از بهترین آنان هستند.

ثانیاً این که این روایت به جز این دو امام از امام دیگری صادر نشده است، نمی تواند دلیل محکمی بر انحصار یادشده باشد؛ چرا که امامان ما به اقصای شرایط زمان و مخاطبان نشان به بیان احادیث می پرداختند و اگر حدیثی در سخنان یکی از امامان آمده باشد که در سخنان دیگر امامان ذکر از آن نشده، نمی توان بدون ادله و قراین کافی بر انحصار آن مطلب بر آن امام حکم داد. در این مورد نیز نه تنها هیچ قرینه ای مبنی بر انحصار حکم روایت بر دو امام یادشده نیست، بلکه همان گونه که گفته شد، قراین پیوسته دیگری در متن روایت است که حاکی از عدم انحصار حکم روایت به این دو بزرگوار را می رساند. علاوه بر این، روایت امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله، ضمن نفی انحصار نقل این روایت از امام حسن و رضا علیهم السلام، اجمال فوق را به کلی منتفی می سازد؛ زیرا عبارت آن صریح در این است که مشارالیه «منا» هرنبی و هروصی پیامبری است.

۲. اشکال دیگری که ممکن است درباره عبارت مورد بحث در روایات یادشده مطرح شود، مسأله مرگ آگاهی ائمه علیهم السلام است. توضیح، این که بر اساس آیات قرآن، از جمله اموری

که علم بدان از انسان مخفی شده و در حیطه علم غیب الهی قرار گرفته، آگاهی افراد از زمان، مکان و چگونگی مرگ خویش است. براساس صریح آیات قرآن، هیچ انسانی نمی داند چگونه، کی و در چه سرزمینی می میرد؛ چنان که قرآن کریم می فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾^{۶۷}

از امام صادق علیه السلام نیز ذیل همین آیه روایت شده است که فرمودند:

هَذِهِ الْخُمْسَةُ أَشْيَاءٌ لَمْ يَطَّلِعْ عَلَيْهَا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَهِيَ مِنْ صِفَاتِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.^{۶۸}

طبری نیز ذیل همین آیه روایتی از عایشه نقل می کند که برپایه آن، آگاهی از زمان و مکان و کیفیت مرگ از مصادیق غیب شمرده شده و علم آن مخصوص خداوند قلمداد شده است.^{۶۹} امام علی علیه السلام نیز بیانی نزدیک به همین مضمون دارد که می فرماید:

مَسْكِينُ ابْنِ آدَمَ مَكْتُومُ الْآجَلِ.^{۷۰}

بنابراین چگونه است که امامان معصوم علیهم السلام از کیفیت مرگ خویش که به شهادت است، خبر داده اند؟

پاسخ، این است که اولاً چیزی که از محتوای عبارت یادشده در این روایات برمی آید، تنها علم اجمالی به خروج امامان از دنیا به وسیله شهادت است، نه علم تفصیلی به کیفیت و زمان و مکان آن. بنابراین، این که امامان به صورت اجمالی علم داشته باشند به این که ما جز به طریق شهادت از دنیا نخواهیم رفت، منافاتی با علم غیب تفصیلی الهی ندارد. به بیان دیگر، امامان معصوم علیهم السلام تنها از این خبر داده اند که ما به طریق شهادت از دنیا خواهیم رفت، اما این که زمان و مکان این اتفاق کی و چگونه خواهد بود، در این چند روایت چیزی در این زمینه بیان نشده است. ثانیاً آیاتی که در قرآن در خصوص علم غیب آمده است، دو دسته است: دسته ای از آیات، مانند آیه مورد بحث و نیز آیات ۵۰ سوره انعام، ۱۸۸ سوره اعراف و ۹ سوره احقاف، اطلاع از علم غیب را در انحصار خداوند قرار داده و از دیگران نفی

۶۷. سوره لقمان، آیه ۳۴.

۶۸. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۶۷.

۶۹. جامع البیان، ج ۲۱، ص ۵۶.

۷۰. نهج البلاغه، حکمت ۴۱۹.

نموده است؛ اما گروه دیگری از آیات، نظیر آیات ۴۴ سوره آل عمران، ۴۹ سوره هود و آیه ۲۷ سوره جن، آگاهی از برخی از مضامین غیب را برای بعضی از انسان‌ها پذیرفته است؛ چنان‌که در سوره جن می‌خوانیم:

﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمَنْ خَلْفَهُ رِصْدًا﴾^{۷۱}

دانای نهان است و کسی را بر غیب خود آگاه نمی‌کند؛ جز پیامبری را که از او خشنود باشد که [در این صورت] برای او از پیش رو و از پشت سرش نگاهبانانی بر خواهد گماشت.

راه جمع میان این دو گروه از آیات، تقسیم علم غیب به علم غیب استقلالی و علم غیب باواسطه است؛ چنان‌که در روایتی از امام علی علیه السلام می‌خوانیم که آن حضرت در پاسخ به فردی که از ایشان پرسیده بود: «آیا علم غیب داری؟» فرمود: «لیس هو بعلم غیب وإنما هو تعلم من ذی علم».^{۷۲} راه دیگر جمع میان این دو گروه از آیات، تقسیم اسرار الهی به اسرار ثبت شده در لوح محفوظ و اسرار ثبت شده در لوح محو و اثبات است؛ چنان‌که از امام علی علیه السلام نقل شده است که فرمود:

اگر آیه ﴿يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾^{۷۳} نبود، من از آنچه در گذشته و در آینده تا روز قیامت اتفاق خواهد افتاد، خبر می‌دادم.^{۷۴}

نکته دیگری که باید بدان توجه داشت، این است که علم امام نسبت به اخبار آینده علم بالاراده است؛ یعنی امکان دانستن برایشان فراهم است.^{۷۵} به بیان دیگر، علم ائمه علیهم السلام نسبت به اخبار آینده، علم اعطایی است، چنان‌که در روح المعانی آمده است که آن دسته از علمی که برای برخی از خواص به وقوع پیوسته، علم غیبی نیست که از غیر خدا نفی شده است، بلکه جزء افاضات الهی است که برای عده‌ای از بندگان تعلق گرفته است.^{۷۶} بنابراین، منعی ندارد که بگوییم علم ائمه علیهم السلام به کیفیت خروجشان از دنیا نیز از این گروه

۷۱. سوره جن، آیه ۲۶ و ۲۷.

۷۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۸.

۷۳. سوره رعد، آیه ۳۹.

۷۴. امالی الصدوق، ص ۴۲۳.

۷۵. الامثل فی تفسیر کتاب الله المنزل، ج ۲۵، ص ۱۴۹.

۷۶. روح المعانی، ج ۱۰، ص ۲۲۲.

باشد.

۳. اشکال دیگر، این است که کتاب‌های معتبری، خطبه امام حسن علیه السلام پس از شهادت امام علی علیه السلام را نقل کرده‌اند، اما به این فقره اشاره نکرده‌اند و این نشان می‌دهد که این فقره بعداً به این حدیث اضافه شده است.^{۷۷}

پاسخی که بدین مدعا می‌توان ارائه کرد، این است که اولاً، خوب بود مدعی نام و نشانی یکی از این منابع را ارائه می‌داد تا امکان فحص برای ما نیز فراهم می‌شد. ثانیاً، این روایت هر جا که نقل شده، با همین مضمون نقل شده است؛ برای مثال مجلسی در بحار الانوار این روایت را عیناً به همین صورت به نقل از کفایة الاثر نقل کرده است.^{۷۸} در منابع دیگری چون نهج السعادة فی مستدرک نهج البلاغه نیز متن روایت دقیقاً به همین شکل گزارش شده است.^{۷۹} به نظر می‌رسد مدعی متن روایت را با روایتی مشابه خلط نموده باشد؛ زیرا در روایتی که تقریباً متن آن با روایت مورد بحث مشابه است، رسول خدا صلی الله علیه و آله در یکی از خطبه‌های خویش مضامینی شبیه مضمون صدر این روایت دارد که در آن متن، عبارت مورد بحث ذکر نشده است. صدوق در التوحید، این خطبه را چنین گزارش کرده است:

عن أبي عبد الله، عن أبيه عليه السلام، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله في بعض خطبه: الحمد لله الذي كان في أوليته وحدانياً، وفي أزلته متعظماً بالإلهية، متكبراً بكبريائه وجبروته، ... وبعث إليهم الرسل لتكون له الحجة البالغة على خلقه ويكون رسله إليهم شهداء عليهم، وابتعث فيهم النبيين مبشرين ومنذرين ليهلك من هلك عن بينه ويحيى من حي عن بينه، وليعقل العباد عن رهيم ما جهلوه فيعرفوه بروبيته بعد ما أنكروا ويوحده بالإلهية بعد ما عضدوا.^{۸۰}

این روایت، از نظر متنی شباهت بسیاری با صدر روایت مورد بحث دارد، ولی این شباهت نمی‌تواند دلیلی بر وحدت دو روایت باشد؛ زیرا اولاً روایت منقول از رسول خدا صلی الله علیه و آله، یکی از خطب آن بزرگوار است که امام صادق علیه السلام از طریق پدرشان گزارش کرده‌اند، در حالی که روایت مورد بحث از امام حسن علیه السلام است. ثانیاً با توجه به این که روایت منقول از رسول خدا، یکی از خطبه‌های آن بزرگوار است، از نظر بلاغی نه تنها هیچ مانعی ندارد که امام

۷۷. www.ajabaat.com تاریخ بازدید ۲۰/۸/۹۶.

۷۸. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۶۳، ح ۸.

۷۹. نهج السعادة فی مستدرک نهج البلاغه، ج ۸، ص ۵۰۵.

۸۰. التوحید، ص ۴۴، ح ۴.

حسن علیه السلام، به عنوان یک خطیب فصیح و بلیغ، بخشی از خطبه جدشان را در سخن خودشان «اقتباس» و بدین ترتیب از یک فن بلاغی در سخنرانی خود بهره برده باشند، بلکه این مطلب حاکی از توان سخنوری والای امام حسن علیه السلام می تواند باشد.

۲-۳. نقدهای مرتبط با سایر عبارات های روایات

۱. برخی گفته اند که در روایت خزاز، عبارت «أَنَّ هَذَا الْأَمْرَ يَمْلِكُهُ اثْنَا عَشَرَ إِمَاماً مِنْ وُلْدِ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ» آمده است که براساس آن، دوازده نفر از فرزندان علی و فاطمه، به مقام امامت خواهند رسید. در این صورت با احتساب خود امام علی علیه السلام تعداد امامان به سیزده نفر خواهد رسید. لذا این روایت نمی تواند از معصوم صادر شده باشد و احتمالاً ساختگی است.^{۸۱}

پاسخ این است که از رهگذر مقایسه این روایت با نقل دیگر همین روایت که در آن عبارت «اثنی عشر اماماً من اهل بئته» آمده است، این مشکل حل می شود؛ زیرا در اینجا تعداد امامان با احتساب امام علی علیه السلام، که خود از اهل بیت است، همان دوازده نفر می شود. بر این اساس می توان احتمال داد که عبارت «اثنی عشر اماماً من ولد علی» در اثر نقل به معنا به این شکل درآمده و اصل این عبارت همان «اثنی عشر اماماً من اهل بئته» بوده است.

۲. در یکی از نقل های این روایت، عبارت «يُخْرَجُ كَبِدُهُ قِطْعَةً قِطْعَةً مِنَ السِّمِّ» آمده است که حکایت از این دارد که قطعات کبد امام حسن علیه السلام به هنگام مسمومیتشان، از دهان مبارکشان بیرون آمده است؛ در حالی که بر پایه یافته های دانش تجربی، کبد راهی به دهان ندارد و بیرون آمدن قطعات کبد از دهان، پذیرفتنی نیست. از طرف دیگر، احتمال استعمال معنای کنایی آن به قرینه وجود عبارت «اجد کبدی یتقطع قطعه قطعه» و حمل آن بر لخته های خون قابل قبول نیست.

پاسخی که به این اشکال می توان ارائه کرد، این است که واژه «کبد» در لغت به معنای درون شی است.^{۸۲} لذا منظور از آن، این است که امعا و احشای آن حضرت، نه لزوماً قطعات کبد و جگرایشان، بر اثر مسمومیت بیرون آمده است. کاربست واژه «کبد» در معنای امعا و احشاء، در سایر روایات نیز سابقه دارد؛ چنان که در روایتی از امام صادق علیه السلام می خوانیم:

۸۱. شهادات الائمه، ص ۵.

۸۲. تاج العروس، ج ۵، ص ۲۱۶.

مَنْ اشْبَعَ كَبِدًا جَانَعَةً وَجِبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ.^{۸۳}

گذشته از این، اصل مسمومیت امام مجتبی که منجر به شهادت ایشان شد، از دیرباز میان فریقین مشهور بوده و کسی در آن تردید نکرده است.^{۸۴} در منابع سنی نیز از قول طبیب امام حسن علیه السلام آمده است که بعد از معاینه حضرت می گوید:

هذا الرجل قد قطع السم امعاءه.^{۸۵}

۳-۳. سایر نقدها

۱. یکی از اشکالاتی که بر این روایات ذکر شده است، فاصله زمانی بین صدور روایت از امام حسن و امام رضا علیه السلام تا زمان کتابت آن در اواخر قرن چهارم، بدون نقل آن در منابع متقدمی چون کتاب سلیم بن قیس، محاسن برقی و تفاسیر قمی و عیاشی و به ویژه کتاب شریف الکافی است.

پاسخ این اشکال این است که اولاً بسیاری از روایات موجود در منابع متأخر، در منابع متقدم نیامده است و این امر ناشی از عوامل متعددی چون از بین رفتن بسیاری از اصول اولیه و کتاب های اصحاب امامان بوده است. بنابراین، به صرف این ادعا نمی توان نسبت مجعول بودن را به این روایات داد؛ زیرا در منابع اهل سنت نیز چنین مواردی مشهود است. ثانیاً شیخ صدوق و خزاز در زمانی می زیسته اند که به منابع اولیه دسترسی داشتند و بسیاری از اصول اولیه و کتاب های اصحاب از بین نرفته بود. لذا اگر مطلبی در این منابع با سند صحیح آمده باشد، می توان دست کم در حد خبر واحد، با رعایت قواعد و شرایط مربوط، بدان اعتماد کرد.

۲. اشکال دیگری که در این زمینه مطرح شده است، این است که با توجه به این که اغلب روایات شیعه از صادقین علیهم السلام وارد شده است، این مطلب که این روایت به نقل از صادقین در منابع گزارش نشده است، مشکوک است. البته در یکی از نقل های این روایت که در اعلام الوری آمده است، این روایت، بدون هیچ سندی، به امام صادق علیه السلام نسبت داده شده است^{۸۶} که صد البته این نقل نیز به دلیل فقدان سند، قابل اعتماد نیست و در بهترین

۸۳. المحاسن، ج ۲، ص ۳۹۰، ح ۲۲.

۸۴. حکایت الماس ریزه ها، ص ۹۶.

۸۵. سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۴۴.

۸۶. اعلام الوری، ج ۲، ص ۱۳۱.

شکل می‌توان چنین تصور کرد که ذکر نام امام صادق علیه السلام به جای نام امام حسن یا امام رضا علیهما السلام ناشی از سهو طبری یا نساخان کتاب او بوده باشد.

این اشکال بی‌شبهت به اشکال سابق نیست و پاسخ آن نیز همانی است که در اشکال قبلی گفته شد. این‌که روایتی را به دلیل این‌که به نقل از صادقین علیهما السلام گزارش نشده است، مشکوک الصدور یا جعلی بدانیم، مبنای صحیحی نیست و روایات بسیاری در منابع شیعه وجود دارد، که صادقین علیهما السلام آن‌ها را گزارش نکرده‌اند. بی‌شک، صدور هر روایت تابع شرایط و مقتضیاتی است که ممکن است در زمان سایر ائمه آن شرایط و مقتضیات وجود نداشته باشد. گذشته از این، یکی از نقل‌های مشابه این روایت که در این پژوهش نیز مورد بررسی قرار گرفته است، از طریق امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله گزارش شده است که نشان می‌دهد این مضمون در روایات صادقین علیهما السلام هم تکرار شده است.

۳-۴. تعارض روایت با روایات دیگر

یکی دیگر از اشکالات وارد بر این روایات، وجود روایت‌های معارض است. در منابع روایی دو روایت وجود دارد که از نظر متنی با روایت یادشده تعارض دارد:

۱. روایت نخست، دعایی است که طوسی، در باب ادعیه روزهای ماه مبارک رمضان از منبعی نامعلوم گزارش کرده است. این روایت شامل ده تسبیح است که پس از تسبیح دهم، می‌خوانیم:

اللهم صل علی علی أمير المؤمنين و وال من والاه و عاد من عاداه و ضاعف العذاب علی من شرک فی دمه.

آنگاه نام یک‌یک ائمه را می‌آورد و عباراتی مشابه همین عبارت برای هر یک ذکر می‌کند. اما درباره برخی از امامان به جای عبارت «و ضاعف العذاب علی من شرک فی دمه»، عبارت «و ضاعف العذاب علی من ظلمه» آمده است.^{۸۷} این اختلاف تعبیر درباره امامان حاکی از این است که سایر امامان با شهادت از دنیا نرفته‌اند و کسی در خونشان شریک نیست.

اما این مدعا مخدوش است؛ زیرا آنچه که طوسی آورده، فاقد سند است و معلوم نیست این روایت از کدام معصوم نقل شده است. بنابراین، روایت بدون سند نمی‌تواند با روایت

۸۷. تهذیب الاحکام، ج ۳، ص ۱۲۰.

مستند معارضه کند.

۲. روایت دوم به صحیحہ ایوب بن نوح مشهور است که در الکافی وارد شده است:

عَدَّهُ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنِّي أُرْجُو أَنْ تَكُونَ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ، وَأَنْ يَسُوقَهُ اللَّهُ إِلَيْكَ بِغَيْرِ سَبْتٍ؛ فَقَدْ بُوِيعَ لَكَ وَضُرِبَتِ الدَّرَاهِمُ بِاسْمِكَ. فَقَالَ: «مَا مِنَّا أَحَدٌ اخْتَلَفَتْ إِلَيْهِ الْكُتُبُ وَأَشِيرَ إِلَيْهِ بِالْأَصَابِعِ وَسُئِلَ عَنِ الْمَسَائِلِ وَحُمِلَتْ إِلَيْهِ الْأَمْوَالُ إِلَّا اغْتِيلَ أَوْ مَاتَ عَلَى فِرَاشِهِ، حَتَّى يَتَّبِعَهُ اللَّهُ هَذَا الْأَمْرَ غُلَامًا مِنَّا، خَفِيَ الْوِلَادَةَ وَالْمُنْشَأَ، غَيْرَ خَفِيٍّ فِي نَسَبِهِ».^{۸۸}

در این روایت، عبارت «مات علی فراشه» در مقابل مرگ به اغتیلال قرار گرفته است و از این رو کیفیت مرگ ائمه علیهم السلام را به دو نوع مرگ طبیعی و مرگ غیرطبیعی تقسیم کرده است و نمی‌توان به هیچ روی «مات علی فراشه» را به مرگ با مسمومیت تعبیر کرد؛ زیرا مرگ از طریق مسموم شدن هم نوعی اغتیلال است.

این اشکال نیز چندان استوار نیست؛ زیرا مشارالیه «منا» در این روایت مجمل است و می‌تواند منظور از آن «منا الطالبین» یا «منا آل علی» باشد و منظور همه قیام‌کنندگان از آل ابی طالب و آل علی را شامل شود که قطعاً تعدادشان از تعداد معصومان علیهم السلام بیشتر است و برخی از آنان نیز با مرگ طبیعی از دنیا رفته‌اند. شاهد این مدعا عبارت‌های دیگر روایت از قبیل «اشیرالیه بالاصابع» و «حملت علیه الاموال» است که مصادیق آن منحصر در امامان معصوم نیست و در میان طالبیان افراد دیگری نظیر زید بن علی و یحیی بن زید و دیگر قیام‌کنندگان از آل ابوطالب بودند که به درجه‌ای از اشتهار در میان مردم رسیده بودند که حتی گاه برایشان ادعای امامت می‌شد و نیز وجوهات شرعی به ایشان پرداخت می‌شد. بنابراین، معصومان نمی‌توانند مصادیق انحصاری عبارت «منا» در روایت فوق باشند.

۴. ارتباط روایت با حکم به شهادت جمیع معصومان علیهم السلام

مسئله دیگری که درباره این روایت قابل بحث است، ارتباط آن با حکم به شهادت جمیع معصومان علیهم السلام است. آیا این روایت می‌تواند به تنهایی یا دست‌کم در کنار سایر روایت‌ها و نقل‌های تاریخی مذکور درباره کیفیت وفات یا شهادت امامان معصوم علیهم السلام، مسئله شهادت امامان معصوم را مستند کند؟

۸۸. الکافی، ج ۱، ص ۳۴۱، ح ۲۵.

برخی از عالمان، از جمله صدوق، با استناد به این روایت، به شهادت جمیع ائمه علیهم السلام حکم داده و آن را از اعتقادات امامیه دانسته‌اند.^{۸۹} این شهر آشوب و مجلسی، این مطلب را اعتقاد بسیاری از علمای اصحاب قلمداد کرده‌اند.^{۹۰} کورانی هم با استناد به همین روایات، قاعده شهادت جمیع ائمه را استنباط کرده است.^{۹۱} عاملی نیز از عبارت «قد قتل من کان خیراً من الحسین»، شهادت رسول خدا صلی الله علیه و آله را به عنوان رأس اهل بیت علیهم السلام استنباط کرده است؛^{۹۲} در حالی که دیگرانی چون شیخ مفید، عمومیت این ادعا را مخدوش دانسته و بر این باورند که شهادت برخی از ائمه علیهم السلام ثابت شده و برخی به اثبات نرسیده است. او پا را از این نیز فراتر نهاده و بر این باور است که اخباری که درباره شهادت سایر امامان، غیر از امام علی و حسنین و کاظم و رضا علیهم السلام ذکر شده، شایعاتی بیش نیست که فاقد اعتبار لازم در اثبات شهادت ایشان است.^{۹۳} طبرسی نیز استناد به این روایت را به دلیل این که موجب علم نیست، در اثبات شهادت جمیع ائمه علیهم السلام کافی نمی‌داند.^{۹۴} اما مجلسی بر این باور است که با وجود روایات فراوان دال بر شهادت جمیع ائمه علیهم السلام و نیز روایات خاص دال بر شهادت بیشتر ائمه علیهم السلام و کیفیت آن، راهی برای رد نظریه شهادت معصومان علیهم السلام و شایعه دانستن این روایات وجود ندارد؛ هر چند این روایات، مانند روایات مربوط به شهادت امام علی علیه السلام و برخی دیگر از ائمه علیهم السلام متواتر نیستند که باعث قطع به وقوع شهادت باشند، اما می‌توانند ظنی قوی ایجاد کنند که دلیلی برای نفی آن وجود ندارد. از طرفی قراین و احوالات دشمنان ائمه علیهم السلام نیز - که اکثراً مخالفانشان را در حبس کشته‌اند - دال بر این است که امامان علیهم السلام نیز توسط ایشان به شهادت رسیده‌اند و شاید منظور مفید از آن سخن این بوده که تواتر این اخبار را نفی کند، نه اصل این روایات را.^{۹۵}

علاوه بر توجیه مجلسی، عاملی نیز با استناد به شرایط عصر مفید و این که او در پایتخت خلافت عباسیان می‌زیسته که بیشترین دشمنی را با امامان و موالیان ایشان داشتند و حتی

۸۹. الاعتقادات فی دین الامامیه، ص ۹۹.

۹۰. مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۵۱؛ بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۲۰۹.

۹۱. جواهر التاریخ، ج ۳، ص ۲۱۸.

۹۲. الصحیح من سیره النبی، ج ۳۳، ص ۱۸۲.

۹۳. تصحیح اعتقادات الامامیه، ص ۱۳۱.

۹۴. تاج الموالید، ص ۵۹.

۹۵. بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۲۱۶.

با وجود بهره‌برداری سیاسی بسیار از شهادت امام حسین علیه السلام در رسیدن به قدرت، قبر آن جناب را بارها تخریب کردند، تلاش کرده موضع مفید را موضعی تقیه‌ای قلمداد کند؛ زیرا اولاً اگر شیخ مفید در چنان شرایطی، نظریه شهادت معصومان علیهم السلام را مطرح می‌کرد، قطعاً توسط بنی عباس تحت تعقیب قرار می‌گرفت. ثانیاً حتی اگر مفید اراده می‌کرد نظریات واقعی خود را در این باب مدون کند، با توجه به جو خفقانی که در آن شرایط حاکم بود، او قطعاً موفق به این کار نمی‌شد؛ زیرا امکان تحقیق و تفحص در این امور توسط عمال حاکمان محدود شده بود.^{۹۶}

گذشته از این‌ها و با فرض تقیه‌ای نبودن سخن مفید، مفهوم کلام او این است که او راهی برای یقین به شهادت جمیع ائمه علیهم السلام نیافته است. این بدان معناست که این مسأله برای شخص شیخ مفید اثبات نشده است، اما نمی‌توان راه تحقیق و تفحص را برای دیگران بست؛ زیرا این مسأله از جمله مسائل فقهی نیست که در آن قایل به تعبد و تقلید باشیم، بلکه هر محقق می‌تواند با توجه به قراین و شواهدی که به دست می‌آورد، اجتهاد کند.

۵. نقد و نظر

به نظر می‌رسد تلاش برخی عالمان در اثبات نظریه شهادت جمیع معصومان علیهم السلام از رهگذر استناد به روایت یادشده ناشی از خلط یک مبحث کلامی با یک مبحث تاریخی است. اگر مسأله شهادت جمیع ائمه را مسأله‌ای کلامی بدانیم، در این صورت می‌توانیم به روایتی کلامی همچون روایت یادشده استناد کنیم و همان‌گونه که مجلسی گفته است، بر پایه این روایت، دست‌کم ظنی قوی برایمان درباره شهادت جمیع ائمه حاصل شود، اما اگر مسأله را مسأله‌ای تاریخی قلمداد کنیم، در این صورت، حتی با اثبات صحت این روایت - با توجه به این‌که صحت روایت مساوی با قطعیت صدور آن نیست - نمی‌توانیم به شهادت جمیع معصومان علیهم السلام حکم کنیم؛ زیرا مسأله تاریخی نیازمند مستندات تاریخی است و مستندات کلامی در این زمینه نمی‌تواند راهگشا باشد.

نتیجه‌گیری

از آنچه گفته آمد، موارد زیر را به عنوان رهاورد بحث می‌توان ارائه کرد:

۱. روایت «ما منا الا مسموم» با پنج متن و سند متفاوت از چهار معصوم علیهم السلام در منابع

۹۶. الصحیح من سیره النبی، ج ۳، ص ۱۸۵.

شیعی گزارش شده است که از میان آن‌ها دو سند قابل اعتماد و سایر اسناد ضعیف است، اما با توجه به این‌که وجود تنها یک طریق صحیح در اثبات صحت صدور حدیث کافی است، می‌توان گفت که صحت صدور این حدیث با ظن قوی قابل تأیید است.

۲. روایت یادشده، هم در ناحیه عبارت «ما منا الا مسموم» و هم در ناحیه سایر عبارات روایت‌های پنج‌گانه‌ای که این عبارت ضمن آن‌ها گزارش شده است، از نظر متنی فاقد اشکال غیرقابل حل است و تعارض آن با اخبار دیگر نیز از نوع تعارض بدوی است که به راحتی قابل رفع است.

۳. با توجه به این‌که مسأله شهادت جمیع معصومان علیهم‌السلام ماهیتاً مسأله‌ای کلامی نیست، لذا استناد به روایت یادشده - که روایتی کلامی است - در اثبات شهادت جمیع معصومان، نوعی خلط مبحث است و از آنجا که کیفیت شهادت معصومان، به عنوان افرادی مشهور در تاریخ، مسأله‌ای تاریخی است، لذا برای اثبات شهادت ایشان نیز باید به روایات و مستندات تاریخی تکیه کرد. بنابراین، با وجود صحت روایت مذکور از نظر سندی و متنی، این روایت نمی‌تواند به تنهایی در اثبات شهادت تک‌تک معصومان علیهم‌السلام مورد استناد واقع شود و نمی‌توان بر اساس آن به شهادت تک‌تک معصومان علیهم‌السلام حکم داد، بلکه تنها می‌توان از آن به عنوان شاهی در تقویت مستندات دیگر بهره برد.

کتابنامه

- قرآن کریم، ترجمه محمد مهدی فولادوند.
- الاختصاص، مفید، محمد بن محمد، تصحیح: علی اکبر غفاری و محمود زرنندی، بیروت: دارالمفید، ۱۴۱۴.
- اختیار معرفه الرجال، طوسی، محمد بن حسن، تصحیح: مهدی رجائی، قم: آل‌البیت، بی تا.
- الاعتقادات فی دین الامامیه، صدوق، محمد بن علی، تصحیح: عصام عبدالسید، بیروت: دارالمفید، ۱۴۱۴.
- اعلام الوری باعلام الهدی، طبرسی، فضل بن حسن، تصحیح: آل‌البیت، قم: آل‌البیت، ۱۴۱۷.
- امالی الصدوق، صدوق، محمد بن علی، تصحیح: موسسه البعثه، قم: بعثت، ۱۴۱۷.
- امالی الطوسی، طوسی، محمد بن حسن، تصحیح: موسسه بعثت، قم: دارالثقافه، ۱۴۱۴.

- الامثل فی تفسیر کتاب الله المنزل، مکارم شیرازی، ناصر، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴.
- بحار الانوار، مجلسی، محمدباقر، بیروت: الوفاء، ۱۴۰۳.
- بصائر الدرجات، صفار، محمد بن حسن، تصحیح: میرزا حسن کوچه باغی، تهران: اعلمی، ۱۴۰۴.
- البنات ربائب «قل هاتوا برهانکم»، عاملی، جعفر مرتضی، قم: دلیل ما، ۱۴۲۸.
- پایگاه اینترنتی www.ajabaat.com، تاریخ مراجعه: ۹۶/۸/۲۰.
- تاج العروس، زبیدی، محمد مرتضی، تصحیح: علی شیری، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۴.
- تاج الموالد، طبرسی، فضل بن حسن، قم: کتابخانه مرعشی نجفی، ۱۴۰۶.
- تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، أحمد بن علی، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۷.
- تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، علی بن حسن، تصحیح: علی شیری، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۵.
- تذکره الحفاظ، ذهبی، شمس الدین، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.
- تصحیح اعتقادات الامامیه، مفید، محمد بن محمد، تصحیح: حسین درگاهی، بیروت: دارالمفید، ۱۹۹۳.
- تعلیقہ علی المنہج المقال، وحید بهبهانی، محمدباقر، قم: آل البیت، بی تا.
- تفسیر الصافی، فیض کاشانی، محسن، تهران: صدر، ۱۴۱۵.
- تفسیر القمی، قمی، علی بن ابراهیم، تصحیح: طیب موسوی، قم: دارالکتاب، ۱۳۶۳.
- التوحید، صدوق، محمد بن علی، تصحیح: هاشم حسینی تهرانی، قم: جامعه مدرسین، بی تا.
- تهذیب الاحکام، طوسی، محمد بن حسن، تصحیح: سید حسن موسوی خراسان، تهران: اسلامیه، ۱۳۶۵.
- تهذیب الکمال، مزنی، یوسف، تصحیح: بشار عواد معروف، بیروت: الرساله، ۱۴۱۳.
- الثقات، ابن حبان، محمد بن احمد، الثقات، هند: موسسه الکتب الثقافیه، ۱۳۹۳.
- جامع البیان، طبری، محمد بن جریر، بیروت: دارالمعرفه، ۱۴۱۲.
- الجرح والتعديل، ابن أبي حاتم رازی، ابو محمد، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۳۷۱.
- جواهر التاریخ، کورانی عاملی، بی جا: دارالهدی، ۱۴۲۶.
- حکایت الماس ریزوها، جهانبخش، جويا، قم: دلیل ما، ۱۳۵۶.

- خلاصه الاقوال، حلی، حسن بن یوسف، تصحیح: جوادی قیومی، بی جا: نشر الفقاهه، ۱۴۱۷.
- رجال ابن داود، ابن داود، حسن بن علی، تصحیح: محمد صادق آل بحر العلوم، نجف: حیدریه، ۱۳۹۲.
- رجال ابن غضائری، ابن غضائری، احمد بن حسین، تصحیح: محمد رضا جلالی، قم: دارالحدیث، ۱۴۲۲.
- رجال الطوسی، طوسی، محمد بن حسن، تصحیح: جوادی قیومی، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۱۵.
- رجال النجاشی، نجاشی، احمد بن علی، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۱۶.
- روح المعانی، آلوسی، محمود بن عبدالله، بیروت: دارالکتب، ۱۴۱۴.
- سیر اعلام النبلاء، ذهبی، شمس الدین، تصحیح: شعیب الارنؤوط، بیروت: الرساله، ۱۴۲۲.
- شهادت الائمه، بیاتی، جعفر، بی جا: بی نا، بی تا.
- شهیدان شمشیر و شریک، بیاتی، جعفر، ترجمه: محمد تقدیمی صارمی، تهران: سمیع، ۱۳۹۱.
- الصحیح من سیره النبی الاعظم، عاملی، جعفر مرتضی، قم: دارالحدیث، ۱۴۲۶.
- طرائف المقال، بروجردی، سید علی، تصحیح: مهدی رجائی، قم: کتابخانه مرعشی نجفی، ۱۴۱۰.
- عده الاصول، طوسی، محمد بن حسن، تصحیح: محمد مهدی نجف، قم: آل البيت، بی تا.
- عیون اخبار الرضا، صدوق، محمد بن علی، تصحیح: حسین اعلمی، بیروت: اعلمی، ۱۴۰۴.
- الفهرست، طوسی، محمد بن حسن، تصحیح: جوادی قیومی، قم: نشر الفقاهه، ۱۴۱۷.
- الکاشف، ذهبی، شمس الدین، تصحیح: محمد عوامه، جدّه: دار القبله، ۱۴۱۳.
- الکافی، کلینی، محمد بن یعقوب، تصحیح: علی اکبر غفاری، تهران: اسلامیه، ۱۳۶۳.
- الکامل، ابن عدی، ابواحمد، تصحیح: یحیی مختار غزاوی، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۹.
- کفایه الاثر، خزاز رازی، علی بن محمد، قم: بیدار، ۱۴۰۱.
- الکنی واللقاب، قمی، عباس، تهران: کتابخانه صدر، بی تا.
- المجروحین، ابن حبان، محمد بن احمد، تصحیح: محمود ابراهیم زاید، بی جا: بی نا، بی تا.

- المحاسن، برقی، احمد بن محمد، تصحيح: جلال الدين حسينى، تهران: اسلاميه، ۱۳۳۰.
- مستدرکات علم رجال حديث، نمازی شاهرودى، على، تهران: ابن المؤلف، ۱۴۱۲.
- معجم رجال الحديث، خويى، ابوالقاسم، بی جا: بی نا، ۱۴۰۳.
- المفيد من معجم رجال الحديث، جواهرى، محمد، قم: محلاتى، ۱۴۲۴.
- مناقب آل ابى طالب، ابن شهر آشوب، محمد بن على، تصحيح: لجنه من اساتذه النجف، نجف: حيدريه، ۱۳۷۶.
- منتقى الجمعان، عاملى، حسن بن زين الدين، تصحيح: على اكبر غفارى، قم: جامعه مدرسين، ۱۳۶۲.
- منتهى المقال فى احوال الرجال، مازندراني، محمد بن اسماعيل، تصحيح: آل البيت، قم: آل البيت، ۱۴۱۶.
- من لا يحضره الفقيه، صدوق، محمد بن على، تصحيح: على اكبر غفارى، قم: انتشارات اسلامى، ۱۴۱۳.
- الموضوعات، ابن جوزى، عبدالرحمن بن على، تصحيح: عبدالرحمن محمد عثمان، مدينه: المكتبه السلفيه، ۱۳۸۶.
- ميزان الاعتدال فى نقد الرجال، ذهبى، شمس الدين، تصحيح: على محمد البجاوى، بيروت: دارالمعرفه، ۱۳۸۲.
- نقد الرجال، تفرشى، مصطفى، قم: مؤسسة آل البيت لحياء التراث، ۱۴۱۸.
- نور الثقلين، عروسى حويزى، عبد على بن جمعه، قم: اسماعيليان، ۱۴۱۵.
- نهج البلاغه، شريف رضى، محمد، تصحيح: صبحى صالح، بيروت: بی نا، ۱۳۸۷.
- نهج السعاده فى مستدرک نهج البلاغه، محمودى، محمد باقر، بيروت: مؤسسه التضامن الفكرى، ۱۳۸۵.
- وسائل الشيعه، حر عاملى، محمد بن حسن، تصحيح: مؤسسه آل البيت، قم: آل البيت، ۱۴۱۴.
- الوضاعون واحاديثهم الموضوعه من كتاب الغدير، يوزبكي، رامى، بی جا: مركز الغدير، ۱۴۲۰.